

## کمند مذاکره با نیرنگ دیپلماسی

### مذاکره، آتش‌بس، غرامت و بازدارندگی در برابر تله‌های امنیتی

#### امیر حسین خدائی – پژوهشگر

در سیاست بین‌الملل، مذاکره همیشه به معنای صلح نیست؛ همان‌گونه که آتش‌بس همیشه به معنای امنیت نیست. گاهی مذاکره می‌تواند ابزار حل بحران باشد و گاهی به کمند تبدیل شود؛ کمندی که با ظاهر دیپلماسی، اما با کارکرد مهار، فرسایش، امتیازگیری و خلع ابزار قدرت طرف مقابل عمل می‌کند.

در این معنا، تله مذاکره یعنی فرآیندی که در آن یک طرف، ابتدا با فشار اقتصادی، امنیتی، رسانه‌ای و نظامی، طرف مقابل را به میز مذاکره می‌کشاند؛ سپس امتیازهای واقعی، فوری و قابل راستی‌آزمایی می‌گیرد، اما در برابر آن وعده‌هایی مبهم، مشروط و قابل نقض ارائه می‌دهد.

تله، همان کمندی است که با زبان صلح پهن می‌شود، اما نتیجه آن می‌تواند کاهش قدرت ملی، تضعیف بازدارندگی و افزایش هزینه‌های آینده باشد.

مسئله این نیست که مذاکره بد است. مذاکره اگر از موضع قدرت، با ضمانت اجرایی، با حفظ اهرم‌های بازدارندگی و با امکان مطالبه خسارت انجام شود، بخشی از عقلانیت سیاسی است. اما مذاکره‌ای که در آن کشور، امتیاز نقد بدهد و وعده نسیه بگیرد، نه دیپلماسی هوشمندانه، بلکه ورود به کمند طرف مقابل است.

#### آرایش جنگی؛ وقتی نشانه‌ها از حرف‌ها مهم‌تر می‌شوند

در تحلیل امنیتی، همیشه آنچه گفته می‌شود مهم نیست؛ گاهی آنچه جابه‌جا می‌شود، مهم‌تر است. بیانیه‌های دیپلماتیک می‌توانند آرام باشند، اما پایگاه‌های نظامی، خطوط لجستیکی، تحرکات دریایی، افزایش پروازهای

شناسایی، استقرار سامانه‌های پدافندی و تهاجمی، انتقال تجهیزات و آماده‌سازی نیروهای زمینی، زبان واقعی بحران را نشان می‌دهند.

وقتی در یک منطقه، هم‌زمان سه سطح از آرایش نظامی فعال می‌شود — هوایی، دریایی و زمینی — احتمال عبور بحران از سطح تهدید لفظی به سطح درگیری سخت، جدی‌تر ارزیابی می‌شود. آرایش هوایی می‌تواند نشانه آمادگی برای ضربه سریع یا بازدارندگی باشد. آرایش دریایی می‌تواند نشان‌دهنده تلاش برای کنترل مسیرهای انرژی، محاصره، پشتیبانی عملیاتی یا نمایش قدرت باشد. اما آرایش زمینی، به‌ویژه وقتی با تدارکات لجستیکی، انتقال نیرو، ایجاد خطوط پشتیبانی و تقویت پایگاه‌ها همراه شود، معمولاً نشانه‌ای عمیق‌تر و هشداردهنده‌تر است.

در چنین وضعیتی، طیفی کم‌سابقه از تحلیلگران نزدیک به طرف‌های درگیر و حتی ناظران غیردرگیر، نسبت به احتمال وقوع جنگ سخت در آینده نزدیک هشدار می‌دهند. اهمیت این هشدار در آن است که فقط از سوی یک جریان سیاسی یا رسانه‌ای مطرح نمی‌شود؛ بلکه نشانه‌های میدانی، ارزیابی‌های امنیتی، تحرکات نظامی و افزایش آمادگی‌ها، همگی تصویری نگران‌کننده از تشدید بحران ارائه می‌کنند.

بنابراین در چنین شرایطی، اعتماد صرف به ادبیات دیپلماتیک خطاست. وقتی گفت‌وگو از یک سو و آرایش جنگی از سوی دیگر هم‌زمان پیش می‌روند، کشور باید مذاکره را تعطیل نکند، اما آمادگی دفاعی، انسجام داخلی، مطالبه حقوقی و بازدارندگی میدانی خود را نیز کاهش ندهد.

در بحران‌های بزرگ، حرف‌ها را باید شنید؛ اما نشانه‌ها را باید جدی‌تر گرفت.

### **نقض تعهدات؛ از الجزایر تا برجام و پیمان‌های بین‌المللی**

یکی از خطاهای پرهزینه در سیاست خارجی آن است که سابقه تعهدات نقض‌شده طرف مقابل فراموش شود. مذاکره با کشوری که سابقه خروج از توافق، تفسیر یک‌طرفه تعهدات و استفاده ابزاری از حقوق بین‌الملل دارد، بدون یادآوری پرونده بدعهدی‌های آن کشور، مذاکره‌ای ناقص است.

در این زمینه، بیانیه‌های الجزایر باید در کنار برجام و دیگر توافقات نقض شده مورد توجه قرار گیرد. آمریکا در بیانیه‌های الجزایر، در ۲۹ دی ۱۳۵۹ / ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱، تعهد داد که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در امور داخلی ایران دخالت نکند. این تعهد، صرفاً یک عبارت سیاسی نبود؛ بلکه سندی قابل استناد در روابط ایران و آمریکا بود.

با این حال، ایران می‌تواند بر پایه مجموعه‌ای از مصادیق، این پرسش حقوقی و سیاسی را مطرح کند که آیا رفتارهای بعدی آمریکا با اصل عدم مداخله سازگار بوده است یا نه. از جمله:

- تحریم‌های گسترده اقتصادی با آثار مستقیم بر زندگی مردم؛

- فشار بر بانک‌ها، شرکت‌ها و دولت‌های ثالث برای قطع همکاری با ایران؛

- تلاش برای اثرگذاری بر فضای داخلی از مسیر رسانه، عملیات روانی و جنگ روایت‌ها؛

- حمایت سیاسی و رسانه‌ای از بی‌ثبات‌سازی داخلی؛

- اعمال فشارهای حقوقی و اقتصادی فراتر از مرزهای آمریکا؛

- تلاش برای محدودسازی ظرفیت‌های علمی، فناورانه، دفاعی و اقتصادی ایران.

در کنار الجزایر، برجام نیز نمونه آشکار دیگری است. ایران تعهدات فنی، فوری و قابل راستی‌آزمایی انجام داد؛ اما آمریکا در سال ۱۳۹۷ / ۲۰۱۸ از توافق خارج شد و تحریم‌ها را بازگرداند. این خروج فقط نقض یک توافق سیاسی نبود؛ بلکه ضربه‌ای به اعتبار اصل مذاکره و توافق چندجانبه محسوب می‌شد.

نقض یا خروج آمریکا از تعهدات بین‌المللی محدود به ایران نیست. نمونه‌های مصداقی آن عبارت‌اند از:

- خروج از برجام؛

- خروج از پیمان ABM، پیمان محدودسازی سامانه‌های ضد موشک بالستیک؛

- خروج از پیمان INF، پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد؛

- خروج از پیمان آسمان‌های باز؛

- خروج مقطعی از توافق اقلیمی پاریس؛

- اعمال تحریم‌های فراسرزمینی علیه شرکت‌ها و بانک‌های غیرآمریکایی؛

- فشار بر سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای حقوقی برای همسوسازی تصمیمات با منافع واشنگتن.

این سابقه نشان می‌دهد که بدعهدی، یک حادثه موردی نیست؛ بلکه در بسیاری از موارد بخشی از منطق قدرت در سیاست خارجی آمریکا بوده است. از همین رو، در هر مذاکره‌ای، ایران باید نه فقط درباره تعهدات خود، بلکه درباره تعهدات نقض شده طرف مقابل نیز سخن بگوید.

### **الجزایر؛ مطالبه‌ای حقوقی که نباید فراموش شود**

بیانیه‌های الجزایر می‌تواند یکی از مهم‌ترین برگ‌های حقوقی ایران در برابر آمریکا باشد. آمریکا در آن سند، تعهد داد در امور داخلی ایران مداخله نکند. اگر امروز ایران بتواند با اسناد دقیق، آثار اقتصادی، سیاسی، رسانه‌ای و اجتماعی رفتارهای آمریکا را مستندسازی کند، این تعهد می‌تواند به یک پرونده زنده حقوقی و سیاسی تبدیل شود.

این پرونده باید بر پایه شعار شکل نگیرد؛ بلکه نیازمند کار کارشناسی است. باید مشخص شود کدام تحریم، کدام قانون، کدام اقدام رسانه‌ای، کدام فشار مالی و کدام اقدام سیاسی، با اصل عدم مداخله در تعارض بوده است. سپس خسارت‌های ناشی از آن در حوزه‌های مختلف برآورد شود:

- تجارت خارجی؛

- فروش نفت؛

- بانکداری و نقل و انتقال مالی؛

- دارو و تجهیزات پزشکی؛

- سرمایه‌گذاری خارجی؛

- صنعت، انرژی و حمل و نقل؛

- معیشت عمومی؛

- امنیت روانی جامعه؛

- و روند توسعه علمی و فناوریانه کشور.

الجزایر فقط نام یک توافق تاریخی نیست؛ می‌تواند عنوان یکی از بزرگ‌ترین مطالبات حقوقی ایران از آمریکا باشد. هر مذاکره آینده، اگر هوشمندانه طراحی شود، باید این سند را از حاشیه به متن بیاورد.

### **آتش‌بس؛ اگر با اقتدار، غرامت و بازدارندگی نباشد، می‌تواند از جنگ پرهزینه‌تر شود**

آتش‌بس ذاتاً بد نیست. در بسیاری از شرایط، آتش‌بس می‌تواند جان انسان‌ها را حفظ کند، مسیر امدادرسانی را باز کند، از گسترش جنگ جلوگیری کند و فرصت دیپلماسی فراهم آورد. اما آتش‌بس وقتی خطرناک می‌شود که بدون اقتدار، بدون تضمین، بدون مطالبه غرامت و بدون ایجاد بازدارندگی پذیرفته شود.

آتش‌بس بی‌ضمانت می‌تواند به طرف مقابل فرصت دهد تا:

- تجدید قوا کند؛

- نیرو و تجهیزات جابه‌جا کند؛

- آرایش جنگی خود را اصلاح کند؛

- از فشار افکار عمومی خارج شود؛

- تجاوز خود را بی‌هزینه جلوه دهد؛

- و در زمان مناسب، جنگ را با شدت بیشتر از سر بگیرد.

از این منظر، جمله دقیق‌تر و حرفه‌ای‌تر چنین است:

آتش‌بس اگر بر پایه اقتدار، غرامت، تضمین حقوقی و بازدارندگی پایدار شکل نگیرد، می‌تواند در بلندمدت هزینه‌ای سنگین‌تر از ادامه مدیریت‌شده جنگ تحمیل کند.

صلح پایدار با توقف موقت آتش ایجاد نمی‌شود؛ صلح با تولید قدرت، افزایش هزینه تجاوز، مطالبه غرامت و ایجاد بازدارندگی معتبر ساخته می‌شود.

### **انتقام راهبردی؛ عبور بی‌هزینه از خون و خسارت، دعوت به تجاوز بعدی است**

در ادبیات سیاسی و امنیتی، «انتقام» اگر صرفاً احساسی، شتاب‌زده و بی‌محاسبه فهم شود، می‌تواند به افزایش هزینه‌ها و خروج از کنترل بحران منجر شود. اما اگر انتقام در معنای راهبردی، حقوقی و بازدارنده فهم شود، بخشی از منطق امنیت ملی است.

انتقام راهبردی یعنی متجاوز نباید از خون انسان‌ها، ترور فرماندهان و دانشمندان، تخریب زیرساخت‌ها، ضربه به اقتصاد و تهدید امنیت عمومی، بی‌هزینه عبور کند. این انتقام الزاماً فقط در میدان نظامی تعریف نمی‌شود؛ بلکه می‌تواند مجموعه‌ای از پاسخ‌های هوشمندانه، مرحله‌بندی‌شده و چندلایه باشد:

- پیگیری حقوقی و بین‌المللی عاملان و آمران؛
- تشکیل پرونده‌های مستند برای ترور، تجاوز، خرابکاری و تحریم‌های غیرقانونی؛
- مطالبه غرامت از دولت‌ها و بازیگران دخیل؛
- افزایش هزینه سیاسی و رسانه‌ای برای متجاوز؛
- تقویت توان دفاعی و امنیتی؛
- توسعه ظرفیت‌های علمی و فناورانه‌ای که دشمن در پی توقف آن بوده است؛
- و ایجاد بازدارندگی‌ای که دشمن را از تکرار اقدام منصرف کند.

از این منظر، انتقام راهبردی نه خشونت کور است و نه واکنش هیجانی؛ بلکه یعنی هیچ خسارتی بی‌پرونده، هیچ تروری بی‌پاسخ، هیچ تجاوزی بی‌هزینه و هیچ آتش‌بسی بی‌ضمانت نماند.

در موضوع آتش‌بس نیز همین منطق تعیین‌کننده است. اگر آتش‌بس پیش از تثبیت بازدارندگی، پیش از مطالبه غرامت و پیش از روشن شدن مسئولیت متجاوز پذیرفته شود، ممکن است در ظاهر به توقف درگیری منجر شود، اما در باطن این پیام را منتقل کند که طرف متجاوز می‌تواند حمله کند، خسارت بزند، زمان بخرد و سپس بدون پرداخت هزینه واقعی از میدان خارج شود.

بنابراین آتش‌بس زمانی معنادار است که در کنار آن، سه اصل حفظ شود:

1. اقتدار میدانی و دفاعی؛

2. مطالبه غرامت و مسئولیت حقوقی؛

3. پاسخ بازدارنده به تجاوز و ترور.

به بیان روشن‌تر:

< صلح بدون عدالت، سکوت موقت است؛

< آتش‌بس بدون غرامت، فرصت تجدید قواست؛

< و گذشتن از خون و خسارت بدون پاسخ بازدارنده، دعوت به تکرار تجاوز است.

### **غرامت جنگی؛ مطالبه‌ای اقتصادی، حقوقی و امنیت‌ساز**

غرامت جنگی فقط یک مطالبه مالی نیست؛ ابزاری برای جلوگیری از تکرار تجاوز است. وقتی متجاوز هزینه واقعی جنگ را نپردازد، جنگ برای او ارزان تمام می‌شود و همین امر می‌تواند احتمال تکرار تجاوز را افزایش دهد. اما

وقتی تجاوز به پرونده حقوقی، مطالبه مالی، محکومیت بین‌المللی و هزینه سیاسی تبدیل شود، غرامت به ابرار بازدارندگی تبدیل می‌شود.

در پرونده جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، برآوردهایی از خسارت‌های جنگی ایران تا حدود هزار میلیارد دلار مطرح شده است. این رقم، صرف‌نظر از اختلاف روش‌های محاسباتی، نشان‌دهنده ابعاد عظیم خسارتی است که بر مردم، زیرساخت‌ها، اقتصاد، شهرها، صنایع، خانواده‌ها، محیط زیست و آینده توسعه ایران وارد شد.

با این حال، این مطالبه در سطح لازم پیگیری نشده است؛ گاه به این بهانه که دولت امروز عراق مواضع نزدیک‌تری با ایران دارد. اما نزدیکی سیاسی امروز، نباید موجب فراموشی حقوق تاریخی ملت ایران شود. افزون بر آن، عراق امروز فروش نفت قابل توجهی دارد و در صنعت نفت عراق، شرکت‌ها و بازیگران خارجی، از جمله آمریکا، منافع گسترده‌ای کسب می‌کنند. بنابراین مطالبه غرامت نباید صرفاً به رابطه سیاسی تهران و بغداد تقلیل یابد.

از سوی دیگر، عراق در جنگ با ایران تنها نبود. حمایت‌های مالی، تسلیحاتی، اطلاعاتی، سیاسی و رسانه‌ای برخی دولت‌ها از رژیم بعث، قابل بررسی و مستندسازی است. ایران می‌تواند با تشکیل پرونده‌های حقوقی دقیق، نه فقط از عراق، بلکه از دولت‌ها و بازیگرانی که در تجهیز، حمایت، تسهیل یا استمرار تجاوز نقش داشته‌اند، مطالبه مسئولیت کند.

این مطالبه سه کارکرد مهم دارد:

1. نفع اقتصادی: جبران بخشی از خسارت‌های سنگین جنگ؛
2. نفع حقوقی: تثبیت روایت رسمی ایران از تجاوز و مسئولیت متجاوزان؛
3. نفع امنیتی: ایجاد مصونیت آینده از طریق هزینه‌مند کردن تجاوز.

مطالبه غرامت، اگر درست طراحی شود، صرفاً نگاه به گذشته نیست؛ سرمایه‌گذاری برای امنیت آینده است.

**غرامت جنگ ۱۲ روزه و جنگ رمضان؛ خسارت باید پرونده شود، نه خاطره**

در رخدادهایی که در ادبیات رسانه‌ای و سیاسی با عنوان‌هایی مانند جنگ ۱۲ روزه، جنگ رمضان یا درگیری‌های کوتاه‌مدت اما سنگین شناخته می‌شوند، نباید خسارت‌ها صرفاً در سطح خبر و خاطره باقی بمانند. هر حمله، هر تخریب، هر ترور، هر آسیب به زیرساخت، هر خسارت به اقتصاد، هر اختلال در امنیت عمومی و هر ضربه به توان علمی یا صنعتی کشور، باید به پرونده حقوقی تبدیل شود.

در جنگ‌های جدید، خسارت فقط تخریب فیزیکی نیست. خسارت می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

- ترور فرماندهان، دانشمندان و نخبگان؛
- آسیب به زیرساخت‌های نظامی، صنعتی، نفتی، انرژی و ارتباطی؛
- اختلال در حمل‌ونقل، تجارت و سرمایه‌گذاری؛
- هزینه‌های پدافندی و دفاعی تحمیل‌شده؛
- خسارت روانی و اجتماعی به مردم؛
- لطمه به امنیت اقتصادی و بازار؛
- و خسارت ناشی از جنگ رسانه‌ای و عملیات روانی.

اگر این خسارت‌ها مستند نشوند، در آینده مطالبه‌پذیر نخواهند بود. بنابراین باید برای جنگ‌های محدود و کوتاه‌مدت نیز همانند جنگ‌های بزرگ، سازوکار ثبت خسارت، مستندسازی حقوقی، تعیین مسئولیت و مطالبه غرامت ایجاد شود.

### **مطالبه غرامت؛ فراتر از پول، ابزار مصونیت ملی**

باید این نکته را صریح گفت: مطالبه غرامت فقط برای دریافت پول نیست. غرامت، ابزار تولید امنیت است. کشوری که خسارت خود را محاسبه و مطالبه نمی‌کند، ناخواسته این پیام را ارسال می‌کند که تجاوز به آن کشور هزینه جدی ندارد.

اما وقتی هر تجاوز، هر خرابکاری، هر ترور و هر تحریم غیرقانونی به پرونده حقوقی و مطالبه رسمی تبدیل شود، طرف مقابل می‌فهمد که اقدام او فقط یک عملیات مقطعی نیست؛ بلکه در آینده برای او هزینه سیاسی، حقوقی، اقتصادی و اعتباری خواهد داشت.

از این منظر، غرامت بخشی از بازدارندگی است. همان‌گونه که توان دفاعی، موشکی، اطلاعاتی، اقتصادی و رسانه‌ای بازدارندگی ایجاد می‌کند، توان حقوقی و مطالبه‌گری بین‌المللی نیز می‌تواند به سپر امنیت ملی تبدیل شود.

### **صلح با تولید قدرت ساخته می‌شود، نه با تمنای امنیت**

صلح واقعی، محصول ضعف نیست. صلح پایدار زمانی شکل می‌گیرد که طرف مقابل بداند جنگ، تحریم، ترور، خرابکاری و نقض تعهد برای او هزینه دارد. کشوری که ابزار قدرت خود را کنار بگذارد، اما تضمین واقعی نگیرد، نه به صلح می‌رسد و نه به امنیت؛ بلکه در معرض فشارهای بیشتر قرار می‌گیرد.

صلح با سه عنصر ساخته می‌شود:

۱. تولید قدرت: در اقتصاد، علم، فناوری، دفاع، رسانه، انرژی و انسجام داخلی؛
۲. بازدارندگی معتبر: یعنی دشمن بداند تجاوز، هزینه قطعی و سنگین دارد؛
۳. مطالبه حقوقی و غرامت: یعنی هیچ خسارتی بی‌پرونده و هیچ تجاوزی بی‌هزینه نماند.

پس راهبرد درست این نیست که مذاکره نفی شود یا آتش‌بس همیشه رد شود. راهبرد درست آن است که مذاکره و آتش‌بس، در خدمت قدرت ملی قرار گیرند، نه جایگزین آن.

< صلح با تولید قدرت ایجاد می‌شود؛

< با بازدارندگی حفظ می‌شود؛

< و با مطالبه غرامت و مسئولیت حقوقی، پایدار می‌ماند.

## جمع بندی نهایی

در برابر سابقه‌ای از بدعهدی، از الجزایر تا برجام، از خروج از پیمان‌های بین‌المللی تا تحریم‌های فراسرزمینی، نمی‌توان مذاکره را ساده‌دلانه فهمید. مذاکره باید باشد، اما نه در قالب تله؛ آتش‌بس باید ممکن باشد، اما نه بدون اقتدار؛ صلح باید هدف باشد، اما نه با فراموشی غرامت و بازدارندگی.

ایران اگر می‌خواهد در برابر کمند مذاکره گرفتار نشود، باید چند اصل را هم‌زمان پیش ببرد:

- مذاکره از موضع قدرت؛
- حفظ آمادگی دفاعی در کنار گفت‌وگو؛
- تبدیل خسارت‌ها به پرونده حقوقی؛
- مطالبه غرامت از متجاوزان و حامیان آنان؛
- وارد کردن بیانیه‌های الجزایر به ادبیات رسمی مطالبه از آمریکا؛
- مستندسازی نقض تعهدات؛
- پرهیز از آتش‌بس بی‌ضمانت؛
- پاسخ بازدارنده و هوشمندانه به تجاوز، ترور و خرابکاری؛
- و تبدیل قدرت میدانی، حقوقی و رسانه‌ای به امنیت پایدار.

در جهان امروز، ملت‌ها با آرزو امن نمی‌شوند. امنیت با قدرت، عقلانیت، سند، روایت، بازدارندگی و مطالبه‌گری ساخته می‌شود.

مذاکره اگر با تضمین، غرامت و بازدارندگی همراه نباشد، می‌تواند کمند باشد؛ و آتش‌بس اگر بدون اقتدار پذیرفته شود، ممکن است هزینه‌ای سنگین‌تر از جنگ بر آینده کشور تحمیل کند.